

نظریه ضدتئوری ادبی بلانشو

پیتر چیلز

ترجمه آیدن اشک آوند

به زعم بلانشو، چنان که در نخستین مقاله های خود بارها بر آن تاکید داشته است، آنچه در درک ما از متن اهمیت دارد نه باورها و مقصود نویسنده است و نه واکنش شخصی ما نسبت به آن متن. بلکه استقلال بی چون و چرای متن حائز اهمیت است. بدین ترتیب بلانشو توجه ما را به استقلال و جدایی متن از دنیای خودمان معطوف می دارد. در ارتباط معمول ما با ادبیات با تقلیل متن به احساسات و عقاید شخصی مان، متن به دنیای روزمره سوق می یابد. و ما در نهایت شخصیت های داستانی را تا اندازه ای واقعی در نظر می گیریم که احساسات و باورهایمان را عیناً با آنان شریک می شویم. گویی آنان را واجد قدرت تصمیم گیری و انتخاب می دانیم. در واقع فراموش می کنیم که در حال قرائت ادبیات هستیم و متن را به مثابه واقعیت می خوانیم، یکسره بی توجه به اینکه واقعیت یک داستان چیزی نیست جز خیالی که کلمات آن را ممکن می سازند. گاهی نیز از ادبیات برای درمان مشکلات عاطفی و روانی استفاده می شود و بدتر از آن وقتی است که ادبیات صرفاً به یک وسیله برای سرگرمی تبدیل شود. به همین ترتیب وقتی متن را با زندگی نویسنده ای که آن را پدید آورده است همسان می سازیم باز هم آن را چندان با خود بیگانه نساخته ایم زیرا نویسنده نیز انسانی مثل ما است با امیال و نگرانی های مشابه تنها با این تفاوت که استعداد بیان آنچه را ما به طور مبهم حس می کنیم با استفاده از کلمات دارد. در هر دو صورت چه یک متن به زندگی درونی خواننده که با شخصیت ها و موقعیت های داستانی همخوانی دارد و کاهش یابد و چه به زندگی درونی نویسنده آن، گویی اینکه شخصیت ها و موقعیت ها تظاهرات خارجی زندگی درونی آن نویسنده باشد، آنچه در تجربه خواندن مرکزیت دارد زبان است که به طریقه آشکاری خواننده را از زندگی بیگانگی می سازد. متن به طریق بیان خود بین خود و دنیا فضایی را می گشاید. این فضا را به محض اینکه مثلاً بگوییم: داستان های ساموئل بکت فقط در مورد پوچی زندگی مدرن است، بسته می شود. زیرا آنچه برای درک ادبیات ضروری است قایل بودن به خاصیت بیگانگی زبان آن از کاربرد روزمره است و تعبیری از این دست این خاصیت شاخص ادبیات را نادیده می گیرد. در شعر ما دیگر به دنیا ارجاع داده نمی شویم. نه به دنیا پناه می بریم نه آن را غایت مقصود می دانیم. در زبان شعر دنیا به انزوا

می رود و آمال و آرزوها دیگر معنی ندارند. دنیا سکوت اختیار می کند. موجودات با مشغله های خود با برنامه ها و فعالیت های شان دیگر آن چیزی نیستند که می نمایند. زبان به غایت اهمیت خود دست می یابد، ضرور می شود و به همین ترتیب کلامی که شاعر وام می گیرد به راستی کلام باطنی است. زبان ادبیات به سان زبان پیغام رسانی (ارتباطات) نیست. هر متن ادبی به تنهایی چه داستان و چه شعر، دارای استقلال منحصر به فردی است و هیچ توصیف کلی نمی تواند بی نظیر بودن طریقه بیان آن متن را دریابد. در واقع از نظر بلانشو معیار ادبی بودن یک متن هم این بی همانندی و استقلال (متن) است که در کتاب فضای ادبی آن را یکتایی اثر هنری می نامد هم این ویژگی اصالت نظریه نقد ادبی بلانشو و تاثیر آن را بر نقادان متاخر فرانسه مانند ژاک دریدا واضح و مبرهن می سازد. زیرا اگرچه نقادان شکل گرا یا ساختار گرا در پی جوهری نهفته در کنه آثار هنری خاص هستند تا به واسطه آن بتوان اثری را با اثر دیگر مقایسه کرد، بلانشو بر این باور است که استقلال اثر هنری زاییده درهم تنیدگی و در پی آن پیچیدگی و خاص بودن زبان آن اثر است و این استقلال به منزله مقاومت هر متنی است در برابر هرگونه تعبیر و از این جا هر تعریف کلی. و البته این بدین معنا نیست که بلانشو بگوید نمی توان تعریفی از ادبیات ارائه داد، بلکه چنان تعریفی از دریافتن آنچه در فرآیند خواندن اساسی است باز می ماند که به طور ضمنی باعث بی دانشی می شود و با گردآوری هر چه بیشتر دانش نیز مرتفع نمی شود.